

صد مرد صد مرگ

مردهای بزرگ، مرگهای بزرگ

کریم فیضی

به زبان سیرتمند:
محمدرضا شفیعی کدکنی
(م. سرشک)

به خاطر راز هانی که برایم سپرده است.
مؤلف: ک. ف. (ن / الهام)

فیضی کریم، ۱۳۵۸ -

صد مرد صدر مرگ (سخنان بزرگان تاریخ) / کریم فیضی -

مطبوعات دینی ۱۳۸۵.

ISBN : 964 - 8818 - 51 - 7

۲۱۶ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه بصورت زیر نویس.

الف. ۱. سخنان بزرگان تاریخ ۲. نقل قولها.

ب. عنوان.

۹ ف ۲ ص / ۶۰۹۵ PN

کتابخانه ملی ایران

۱۳۸۵

انتشارات
مطبوعات



صد مرد، صد مرگ

کریم فیضی

مطبوعات دینی

اول / ۳۰۰۰

رقعی / ۲۱۶

قدس ۱۳۸۶

شابک: ۷-۵۱-۵۹۹۰-۹۶۴

ISBN : 964 - 5990 - 51 - 7

۲۱۰۰ تومان

خیابان ارم، شماره ۲۸۵

تلفن: ۷۷۴۹۳۶۱ - ۷۷۴۲۸۴۷

دورنگار: ۷۷۴۹۳۶۲

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف

انسان، گفتاری از گفتارهای مرگ	۱۵
آلبرکامو	۲۷
بی معنی ترین نوع مردن	۲۷
سید هاشم حداد	۲۷
مرگ یا عروسی؟	۲۷
ارشمیدس	۳۰
نقشی از کره و استوانه	۳۰
ذبیح الله منصوری	۳۱
دفترچه ۱۰۰ ریالی	۳۱
انوره بالزاک	۳۴
دنیال بیانوشن بفروستید	۳۴
ایزاک نیوتن	۳۶
آرامگاه ابدی اشراف زاده	۳۶
جلال الدین همایی	۳۷
پایان شب سخن سرایی	۳۷

فرانتس کافکا	۴۲
مبارزه خاموش	۴۲
دکتر سید حسین فاطمی	۴۴
مرگ منصور وار	۴۴
روبرت شومان	۴۷
پیشانی اش می درخشید	۴۷
صلاح الدین ایوبی	۴۸
گویا دنیا نوحه می خواند	۴۸
هرمان هسه	۴۹
چرا این قدر مشکل؟	۴۹
جلال آل احمد	۴۹
غروب جلال	۴۹
یعقوب لیث	۵۲
درود بر دنیا و نسیم دلپذیر آن	۵۲
عبدالرحمن فرامرزی	۵۵
خاموشی برای همیشه	۵۵
سهراب سپهری	۵۶
نوشدارو پس از مرگ سهراب	۵۶
جان اف کندی	۵۸
واقعهای در سطح جهانی	۵۸
نیما یوشیج	۶۴
یک کار غیر عادی	۶۴
کمال الملک	۶۶
همنشین عطار	۶۶

فهرست /	۷
علامه امینی	۶۸
بی‌توجهی به بیماری	۶۸
دایندرنات تاگور	۶۹
مرگ شاعرانه	۶۹
دکتر محمد مصدق	۷۱
آرزویی که برآورده نشد	۷۱
سعید نفیسی	۷۳
آرزوی کوچک مرد بزرگ	۷۳
مورخ الدوله سپهر	۷۴
مرگ سیاست‌مرد	۷۴
جبران خلیل جبران	۷۸
دریای خروشان‌ی که به ابدیت پیوست	۷۸
ماری هاسکل	۸۲
مرگ کاشف	۸۲
می زیاده	۸۳
یک بستر، چهار کتاب	۸۳
عزیزه بهزاد - زن حسین بهزاد	۸۵
مرگ وفا	۸۵
سید حسن مدرس	۸۷
ملاقات با مرگ	۸۷
شیخ مجتبی قزوینی	۸۸
رفتنی هستم	۸۸
ملا عباس تربتی	۸۹
از سر تا پا روشن	۸۹

۹۲	جعفر آقا مجتهدی
۹۲	مرگی به رنگ خون
۹۳	زیکو اسماعیل ناکایاما
۹۳	مردی به رنگ ایران
۹۴	فروغ فرخزاد
۹۴	مرگ باید باشد
۹۶	کثرین گرام
۹۶	مرگ ملکه
۹۷	شیخ فضل الله نوری
۹۷	این مهرها! بشکن!
۹۸	ایرج بسطامی
۹۸	زیارت‌نگه رندان جهان
۹۹	عبدالعظیم ولیانه
۹۹	همه چیز در یک لحظه
۱۰۱	میرزا کوچک خان
۱۰۱	گرما در سرما
۱۰۲	علی حجتی کرمانی
۱۰۲	جنازه‌ام را...
۱۰۳	لاووازیه
۱۰۳	مرگ اقتصادی
۱۰۴	ماکس پلانگ
۱۰۴	مرگی که سه ماه زود بود
۱۰۵	مختار ثقفی
۱۰۵	سر جایزه

فهرست /	۹
دکتر شریعتی	۱۰۷
فصل تازه	۱۰۷
مادام کوری	۱۰۹
دو نوبل، یک مرگ	۱۰۹
سید احمد گسروی	۱۱۰
مرگ خونین	۱۱۰
سید احمد کرblایی	۱۱۱
عرفان در مرگ	۱۱۱
صمد بهرنگی	۱۱۲
صمد نمی تواند مرده باشد!	۱۱۲
حسین پناهی	۱۱۴
نگران انجیرها	۱۱۴
ثقة الاسلام تبریزی	۱۱۶
مجسمه طلایی تاریخ	۱۱۶
سقراط	۱۱۸
پرواز به آشیان خود	۱۱۸
آنتون چخوف	۱۱۹
رفتگی شدم	۱۱۹
تروتسکی	۱۲۱
جواب بوسه	۱۲۱
ماهاتما گاندی	۱۲۵
اسیر امید	۱۲۵
توماس پین	۱۲۸
نعش مردی که دنیا را روستای خود می دانست	۱۲۸

۱۰ / صد مرد، صد مرگ

- ۱۳۲ الکساندر پوشکین
- ۱۳۲ شهید دوئل
- ۱۳۷ سید ضیاء الدین طباطبائی
- ۱۳۷ مرگ طبی
- ۱۳۹ قاسم غنی
- ۱۳۹ مرگ در بی هوشی
- ۱۴۰ غلامرضا رشید یاسمی
- ۱۴۰ بیم مرگ
- ۱۴۱ مهدی اخوان ثالث
- ۱۴۱ جمله آخر امشب
- ۱۴۱ ابراهیم پور داود
- ۱۴۱ به آرزویم رسیدم
- ۱۴۲ جمال عبدالناصر
- ۱۴۲ مسابقه با مرگ
- ۱۴۷ ملک الشعراء بهار
- ۱۴۷ قصیده‌ای از انوری
- ۱۴۷ علی اصغر حکمت
- ۱۴۷ مرگ آهنین
- ۱۴۸ محمد تقی جعفری
- ۱۴۸ لبخند به مرگ
- ۱۵۰ میرزا رضای کرمانی
- ۱۵۰ بالاتر از خودش
- ۱۵۱ ناتان راتچیلد
- ۱۵۱ مرگ کوچک مرد بزرگ

فهرست /	۱۱
لنین	۱۵۳
مرگ در حصار	۱۵۳
امیر عباس هویدا	۱۵۷
کتابی که نوشته نشد	۱۵۷
حسن ارسنجانی	۱۵۹
اولین تسلیم بدون مقاومت	۱۵۹
علی دشتی	۱۶۰
مرگ پیش از مرگ	۱۶۰
محمدعلی جمال زاده	۱۶۱
در آرزوی زاینده رود	۱۶۲
رضاخان پهلوی	۱۶۲
مرگ در غربت	۱۶۲
دکتر شرف الدین خراسانی	۱۶۴
شعری برای مرگ	۱۶۴
فریدون مشیری	۱۶۵
گر مرا می جویی	۱۶۵
شیخ محمد خیابانی	۱۶۵
رفقا خدا حافظ	۱۶۵
میرزاده عشقی	۱۶۹
یقین دارم این روزها مرا می کشند	۱۶۹
محمد رضا شاه پهلوی	۱۷۱
یک عکس فروشی	۱۷۱
صادق هدایت	۱۸۰
بورس مرگ	۱۸۰

محمد قزوینی	۱۸۴
تنها خواهش	۱۸۴
میرزا رضاخان تربیت	۱۸۴
دوست بر دوست	۱۸۴
محمدعلی فروغی	۱۸۵
سه ساعت بعد	۱۸۵
سید حسن تقی‌زاده	۱۸۶
تا چند روز قبل از فوت	۱۸۶
واعظ قزوینی	۱۸۷
مرگ اشتباهی	۱۸۷
فرخی یزدی	۱۸۹
شعر و مرگ	۱۸۹
علامه سید محمدحسین طباطبایی	۱۹۱
مقام تکلیف	۱۹۱
کلنل محمدتقی خان پسیان	۱۹۲
وطن، وطن! وطن!	۱۹۲
مارسل پروست	۱۹۵
کلمه پایان!	۱۹۵
شیخ محمدباقر قاموسی	۱۹۷
خوب است از دنیا بروم	۱۹۷
عطار نیشابوری	۱۹۸
سرفرازی این است	۱۹۸
میرزا جواد ملکی تبریزی	۱۹۸
مرگ مهمان	۱۹۸

فهرست /	۱۳
علی نظمی	۱۹۹
غریبانه گذشتیم	۱۹۹
شاه نعمت الله ولی	۱۹۹
رخت را بر بست از بغداد	۱۹۹
ویگنشتاین	۲۰۰
خیلی شگفت آور	۲۰۰
گوته	۲۰۰
نور یا نور بیشتر	۲۰۰
آلسیباد	۲۰۳
مرگ مورد اتفاق	۲۰۳
داریوش	۲۰۵
عاقبت توطئه!	۲۰۵
اردشیر	۲۰۷
مرگ دردناک	۲۰۷
امپراتور گالبا	۲۰۷
مرگ قیصر	۲۰۷
اسکندر مقدونی	۲۰۸
به روایت دفتر روزانه	۲۰۸
ژول سزار	۲۱۰
دو فریاد	۲۱۰
فوسیون	۲۱۱
قیمت شوکان	۲۱۱
فیلوپمن	۲۱۲
چه بهتر از این؟	۲۱۲

۱۴	 / صد مرد، صد مرگ
۲۱۳	 پریکلس
۲۱۳	 مرد محال

www.ketab.ir

مقدمه مؤلف:

انسان، گفتاری از گفتارهای مرگ

حوادث، همیشه دست به دست هم می دهند. گمان نمی رود، در گوشه ای از زمین و صحنه ای از یک زندگی، حادثه ای به صورت «واحد»، «تنها»، «مجزا» و «منفرد» صورت بگیرد. حوادث به هم پیوسته اند. اینک که زمین این زمین است و زمان این زمان و زندگی این زندگی، باز حکایت، حکایت حوادث است و پیوستگی شان. موضوع فراتر از «جبر و اختیار» است. امر فراتر از «خوشبختی و بدبختی است». مسئله فراتر از زندگی افراد است، آن سوی «من» و «ما». امری است بزرگ و حکایتی است دراز دامن. از آینده اش بی خبریم. خبر گذشته اش را می شنویم و در جزئی از حالش به نظاره نشسته ایم.

حوادث، دست به دست هم داده اند تا اینگونه شود. عوامل ترکیب شده اند تا اینجا شود. روزگاران، هزار در هزار - ساعت و ماه و سال - سرگردانی پیشه نموده اند، تا این شود که هست. چه جای شکوه و شکایت؟ محملی برای نارضایتی وجود ندارد.

اگر حاکمیت با حوادث نبود، شاید جای زمین و آسمان عوض می شد. اگر حوادث تعیین کننده نبودند، میان عقل و عشق مجرم و مردّد نمی ماندیم و مجرم بودن و مردّد ماندن، خود حادثه ای گرانبار است.

با این حال، در مقام یک وجود و یک انسان باید سخن گفت، انسانی که راه خداوند است. آری، با اینکه چیزی جز ترکیب حادثه‌ها دیده نمی‌شود، ولی امر فزاینده آن چیزی است که دیده می‌شود.

... اما این ورق پاره‌ها و این سطرها و این کلمات که در هر کتابی به نامی جلوه می‌کند، اجزائی از یک زندگی است در یک زمان و امیدی جز این نیست که از نظر اصحاب دانائی، مخفی نماند که: نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها؟ نه، نهان نمی‌ماند.

کسی که از زیر یک «آسمان لرزان» خارج شده بود، دیگر بار و باز باید سخن گوید و سخن گوید، تا روزی که «پیشگو»، پیشگویی که متولد شده و در حال بزرگ شدن است - و من هر روز با او زندگی می‌کنم - اعلام حضور نموده، کتابش را به جهان اعلام نماید: یک کتاب آسمانی، از زمین.

هستی‌پیمای خسته از انسان، به تندی و با نهیب از «پیشگو» پرسید: چرا مرگ انسان را می‌کشد و جهان را از بین می‌برد؟ گفت:

مرگ خودش یک انسان است و یک جهان! مرگ هرگز انسان را نمی‌کشد و جهان را از بین نمی‌برد، بلکه چنین است که مرگ انسان را بزرگ نموده و جهان را وسعت می‌بخشد. قلمروش را امتداد می‌بخشد، و آنگاه انسانش را در آن به گردش در می‌آورد.^۱

هر گفتاری، به نمایندگی از چیزی بر «زبان» جاری می‌شود. بعضی از گفتارها، صرفاً نمایندهٔ زبان هستند. این گفتارها را می‌توان در گفتارهای معمولی و قصص و حکایات یافت. بعضی از گفتارها نمایندهٔ «عقل» هستند. این گفتارها، در فلسفه‌ها

یافت می‌شود.

بعضی از گفتارها، «قلب» را نمایندگی می‌کنند. این گفتارها، در عرفان‌ها و مکاتب معنوی و عرفانی تجلی پیدا می‌کند. برخی از گفتارها، از بلندای احساسات سرازیر می‌شوند. این گفتارها، در هنر خودنمایی می‌کنند.

گفتارهایی نیز وجود دارند که از قعر ابهام‌ها می‌جوشند. این قبیل گفتارها در سؤال‌ها و استفهام‌ها مطرح می‌شوند. گفته‌ها و جمله‌هایی دیگر وجود دارند که از سرِ شک و تردید ادا می‌شوند. این جملات را، در گفتارهای اهل جنون می‌توان یافت و جوانان: دو همسایه دیوار به دیوار که حضرت فرمود: الجنون فنون و الشبابة شعبة من الجنون.

جملات مملوّ از «یقین»، در زبان پیران و زیاد سفر کنندگان مشاهده می‌شود: انبارداران تجربه‌ها.

گفتارهای مملوّ از جزئیّت نیز در نطق‌های حاکمان و دارندگان سطوت و قدرت چهره می‌نماید.

گفتارهای با ناز و عشوه نیز از طوائف گوناگون صادر می‌شود، و از آن جمله بیماران، زنان و کودکان.

گفتارهای خشن و عبوس، به شکست خوردگان، و گفتارهای سست نیز به اهل فقر و فاقه تعلق دارد.

در میان این گروه‌ها، زبان‌هایی هم وجود دارند که از گروه خود تخطی می‌کنند. اینان زبان‌های سرگردان هستند که عقل‌ها را خسته و قلب‌ها را تیره می‌کنند.

اما گفتارها، دارای رنگ نیز می‌باشند. بعضی از گفتارها سبز، بعضی از آنها زرد، بعضی از آنها سرخ و بعضی از آنها سفید هستند. از

اینجاست که می توان گفت: جملاتِ بهاری و پائیزی و زمستانی عاری از واقعیت نیستند. همانگونه که جملاتِ مرده و زنده عاری از واقعیت نیستند.

اما جملاتِ مرده، قاتلِ جملاتِ زنده اند. هیچ کس با گفتارهای مرده زنده نمی شود، ولی یک جمله زنده می تواند میلیون ها انسان را زنده کند.

جملاتِ مرده، لزوماً جملاتی نیستند که در سنگِ قبرها حک می شوند، بلکه جمله مرده، جمله آن زنده ای است که نمی داند زندگی چیست. جمله مرده، جمله کسی است که گریه را فدای خنده می کند. جمله مرده، جمله کسی است که در «راء» چیزی جز چاء نمی خواند. جمله مرده، جمله کسی است که مرده جمله است.

اما بعضی از جملات، مرگ را نمایندگی می کنند، انسان هائی را رهبری می کنند که انسان را پیش از زاده شدن، به دستِ مشیت می سپارند و مشیت را نیز به مرگ منتهی می کنند. این جملات، در هر جامعه ای که گوشی آنها را جدی تلقی کند، نقش سمی مهلک و ویرانگر را ایفا می کنند: سمی برای مسموم کردن ارواح، اجسام و اجساد.

بی جهت نیست که در میان جوامع انسانی، جوامعی هستند که هیچ نوری آنها را روشن نمی کند، هیچ بهاری ضمیرشان را خوشبو نمی گرداند و هیچ شعری، نگاهشان را لطیف نمی کند. تصادفی نیست که در میان جوامع انسانی، جوامعی وجود دارند که زنده ها در آنها فروخته می شوند و مرده ها خریداری می گردند و هر دو به قیمتی ناعادلانه و گراف. و باز تصادفی نیست که در بعضی از جوامع، میانِ کاخ و گورستان برای تسلطیابی، رقابتی همه روزه جریان دارد که با

خواب خرگوش‌ها می‌خوابد و با بیداری روباه‌ها بیدار می‌شود و با نگاه عقاب‌ها، کوه‌های شکل گرفته از سکوت‌های پراز اندوه را مهار می‌کند.

وجود یک جمله از جملات مرگ، کافی است تا تپش هزاران هزار روح زنده را بر علیه واقعیت - و آنگاه حقیقت - بسیج کند و بر در و دیوارها، روح بدمد: روح ستیز، روح جدال، روح ابهام، روح دروغ و می‌دانیم که یک دروغ، می‌تواند تا بی‌نهایت تداوم پیدا کند، از من هستم تا من نیستم. از می‌دانم، تا نمی‌دانم، از سقوط تا صعود.

بعضی از گفتارها، بلند ادا می‌شوند، ولی پیغامی جز سکوت و خمود ندارند. اما گفتارهایی هم وجود دارند که ادا نمی‌شوند، ولی پیغامند، مثل آنچه رود در گوش زمین می‌گوید و مثل آنچه ستاره از شب می‌شنود و مثل آنچه از خاک‌ها بریادها می‌ماند.

در میان گفتارها، هیچ گفتاری لطیف‌تر از باران نیست، آنگاه که بیارد، چه از چشم آسمان و چه از چشم یک درمانده.

در میان گفتارها، هیچ گفتاری خروشان‌تر از دریا نیست، آنگاه که تازیانه موج در دست گرفته، بر خویشتن بکوبد، چه در دریای جهان و چه در دریای جان، همان دریایی که «وجدان» نام دارد.

در میان گفتارها، هیچ گفتاری صبورتر از تنهایی نیست، چه تنهایی در جمع و چه تنهایی در تنهایی.

در میان گفتارها، هیچ گفتاری زیباتر از عشق نیست، چه عشق عاشق و چه عشق معشوق. عشق روح کالبد کلمات است. اگر نبض کلمات در رگ عشق نمی‌زد، حیات هرگز به درازسالی خود - که اینک قرن‌هاست در آن واقع است - راه نمی‌یافت و نسل محبت و زیبایی و نیکوئی، پیش از هر چیز دیگری منقرض می‌گردید.

گفتارها، سبک و سنگین نیز می‌شوند. آنها با تغییر گوینده تغییر می‌یابند و با کوچک و بزرگ شدن کسی که از او صادر می‌شوند، کوچک و بزرگ می‌گردند.

چنین نیست که همیشه سرد و یا همیشه گرم باشند. چنین نیست که همیشه ایستاده و همیشه در حرکت باشند. آنها، گاه از درد زایشی که مردانی حراف و حرف دوست برایشان تحمیل می‌کنند، گرد شرم بر سر و صورت هستی می‌پاشند که در چهره دانایان به شکل دانه‌های شرم ظاهر می‌شود و در زبان نادانان، به شکل ناسزاهای رکبیک و سخیفی که حرمت هیچ مادر و عزت هیچ پدر و عصمت هیچ خواهر و سکوت هیچ برادری را پاس نمی‌دارد.

در چنین مواقعی است که زبان به امید بهشتی خرم، دوزخی طاقت فرسا را تحمل می‌کند، تا مگر آنگاه که صاحب زبان از توحش به تعقل و از تنازع به تواضع برگشت نمود، بگوید: زبان، گوشت است، نه چاقو. تا بگوید: مرا بتر، ولی با من بتر!

کوچک و بزرگی گفتارها، از کوچکی و بزرگی وجودهاست. از وجود کوچک، گفتار بزرگ صادر نمی‌شود، ولی از گفتار بزرگ، وجود بزرگ ساخته می‌شود و یک وجود بزرگ کافی است تا تداوم گفتارهای بزرگ را تضمین نماید.

ما در زندگی‌های خود، به گفتارهایی برخورد کرده‌ایم که روح می‌بخشند. این قبیل گفتارها، همیشه اندکند، ولی با کمی و اندکی خود، به هستی وسعت می‌بخشند.

گفتارها همگی تفسیرند، همانگونه که تفسیرها همگی گفتارند. می‌گویند: خداوند تفسیر انسان است، اما من می‌گویم، خداوند تفسیر انسان نیست، خداوند مفسر انسان است و در این بین، انسان

یکی از گفتارهای مرگ است. چه، در تکامل انسان عوامل بیرون از خودش نیز سهم دارند. سهمی به عهده فرداست و سهمی به عهده مرگ! هر گاه این سهم ها کامل شوند، ما نیز کامل خواهیم شد.^۱



یک سال تمام از اتمام بخش اول این کتاب که با عنوان «شرح مرگ» منتشر شده، می گذرد. این یک سال، چنان زود گذشته و سریع سپری گشته که به خواب می ماند. زمانی که آن را می نوشتم، هرگز تصور نمی کردم ادامه و دامنه داشته باشد و کار آن به بخش های بعدی بکشد، ولی تقدیر چنین بود که زندگی ام صرف حاشیه نویسی به مرگ شود و شرح مرگ.

مرگ هر اندازه هم که عادی شود، در اصل یک پدیده است. پدیده ای که برخوردهای مختلفی با آن صورت می گیرد.

یکی از اشخاصی که جنگ جهانی دوم را اداره کرده است، می گوید: اگر یک نفر بمیرد، ترازوی است، اما اگر یک میلیون انسان کشته شود، آمار تلقی می شود.^۲



در دفتر حیات بشر کس نخوانده است

جز داستان مرگ حدیث مسلمی

بین سال های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۶ کشتی های جنگی آمریکایی از سواحل مختلف آمریکا به نقاط دوردست اقیانوس اطلس و کبیر مأموریت

۱. «روی ماه خودت را ببوس» / ۱۱۴.

۲. «آیا می دانید چگونه از قلب خود مواظبت کنید؟» هوشنگ کدیور، چاپ اول ۸۴، انتشارات حیات سبز / ۲۰.

پیدا می کردند، ولی هدف مأموریت آنها در پاکتی مهر و موم شده نزد ناخدا بود. حتا شخص ناخدا نیز اجازه نداشت که قبل از زمان معین و قبل از رسیدن به نقطه معین، پاکت را باز کند و هدف مأموریت را بفهمد. این کشتی ها که با دستوره های مهر و موم شده حرکت می کردند، سمبل حیات آدم ها هستند. در این بین، مرگ را می بینیم که بزرگترین نقش را ایفا می کند.

مرگ و باز مرگ: چیزی که پایان هر قصه ای است. بی راه نیست که گفته اند: هر قصه ای که ادامه پیدا کند، عاقبت به تلخی و مصیبت منتهی می شود. یعنی: همه آدم های آن می میرند، همانطور که تمام زندگی ها بالاخره به تلخی و مصیبت منتهی می شود. هر قصه ای تا به فاجعه و تلخی و نابودی نرسد، کامل نیست.^۱

اما مرگ ها عین هم نیستند. مرگ داریم، تا مرگ. بعضی از مرگ ها کوچکند و بعضی از مرگ ها باشکوه. مرگ بزرگ، مقدمه یک احیای بزرگ است، عین فریادی که در شیپور دمیده شود، زندگی را می خارد و می کاود. مرگ با شکوه، آسایش را از زنده و زندگی پس از خودش می گیرد و بساط جدیدی در نظام زندگی به راه می اندازد. این جمله پخته را هرگز فراموش نکنیم که:

تو به خاطر یک هدف محدود زندگی می کنی، من به خاطر یک هدف نامحدود می میرم.^۲

میان این زندگی و این مرگ فاصله بس زیادی وجود دارد: از ذلت تا عزت، از فاجعه تا حماسه. این مرگ، آبروی زندگی است. این مرگ را در کنار مرگی قرار دهید که به دیده «کار» نگریسته می شود: مرگ به

مثابه کار، کار، کار، کار.^۱

به طور کلی، مرگ یک عامل بزرگ و مؤثر است. با مرگ یک انسان، و پیشآمدن یک مرگ، بزرگترین تغییرات صورت می‌گیرد. از این روست که به مرگ می‌گویند: خط پایان یا پایان خط. اما این در باب مرده است. در باب زنده بعد از مرده موضوع این نیست. بعضی از مرگ‌ها نسبت به زنده غنیمت محسوب می‌شوند. این در مواردی است که موهبت مادی از قبیل پول و کار و جانشینی و حشمت و مقام در بین باشد. اما در مواردی زیاد، یک مرگ طومار یک خانواده را در هم می‌پیچد. این نوع از مرگ، بدترین مرگ هاست و می‌توان آن را در مرگ عزیزان مثل پدر و مادر و مرگ جوان مشاهده کرد. مرگ دسته جمعی یک خانواده نیز غالباً جانگزااست. در چنین مواقعی است که بازماندگان اشخاص مرده، آرزوی مرگ می‌کنند.^۲

مرگ، در دنیا صورت می‌گیرد. بنابراین، دنیا مرگ‌آشناترین جایی است که می‌توان تصور کرد. هیچ مرگی در بیرون از هستی صورت نمی‌گیرد، بنابراین دنیا خانه مرگ است و مرگ عنصری از عناصر دنیا. آری مرگ و دنیا آشنای نزدیک و همسایه دیوار به دیوار هم هستند. درباره مرگ تحلیل‌های زیادی وجود دارد. اگر در دنیای رمان‌ها و

۱. تنها چیزی که روزها مرا راحت و ثابت نگه می‌دارد، کار است. صبح شنبه به من بگوئید امروز در کار مُردن مسئولیت دارم. من تا ساعت پنج بعد از ظهر - با یک ساعت اجازه برای نهار - هر نوع مرگی که در قاموس اجل هست، از خود ارائه می‌دهم و تمام جان‌هایم را می‌کنم. همان / ۱۸۶.

۲. خوبی‌ها و زیبایی‌ها و طافت‌های دنیا زود می‌میرند. تلخی و کبره زندگی هم نصیب پوست‌کلفت‌ها می‌شود. چقدر خوب بود اگر قرار می‌شد بشر هم چون حباب هوا، در اولین برخورد با بدبختی و مسکنت می‌ترکید و در اولین زخمه از بین می‌رفت و می‌مرد و دیگر مجبور نبود زندگی را با خاکستر آتش‌های مرده تواله کند و با زخم‌ها و ضعف‌ها از در سازش و مسالمت در آید همان / ۹۱.

داستان‌ها به جستجو و تفحص بپردازیم، به صدها و هزارها تحلیل در باب مرگ خواهیم رسید. دنیای داستان‌ها، دنیایی بزرگ است که حقایق بزرگ در آنها مکتوم است که از زندگی موج می‌زند. یکی از داستان نویسان بزرگ می‌نویسد:

من در فلسفه بافی و توضیح صفرم، ولی اگر کوچکترین زیبایی و لطفی در دنیا هست، همین مرگ است. یک خوبی زندگی در همین رفتن و دوباره به وجود آمدن است. گل‌های پژمرده باید بیفتند و بمیرند تا دوباره بهار بیاید و درخت‌ها شکوفه زنند.

مرگ دارای اقسامی است که از آن جمله می‌توان به مرگ طبیعی، مرگ با بیماری، مرگ با قتل^۱، مرگ‌های نامشخص، مرگ با سوانح - مثل زلزله و جنگ و سیل^۲ - مرگ‌های داوطلبانه که به اصطلاح «خودکشی» خوانده می‌شود و برای خود حکایتی دور و دراز دارد، و از آن جمله جوان مرگی اشاره کرد. جوانمرگی یک پدیده قابل بحث است که در میان مرگ‌ها، از حساسیت زیادی برخوردار است.

علاوه بر مرگ و خودکشی، پدیده‌ای به نام ناپدید شدن نیز وجود دارد. ناپدید شدن، سرنوشت همه کسانی بوده که دست مرگ از آنها

۱. کتابی به نام «ده سیاهپوست» وجود دارد از آگاتا کریستی. یک قصه جنایی درباره ده آدم ناجور که در یک جزیره جمع شده‌اند. قاتل مرموزی آنها را می‌کشد و هر قتل به مصداق بیتی از یک شعر کودکان صورت می‌گیرد و با هر مرگ، قاتل یکی از ده شمع روی میز سفره‌خانه عمارت را می‌برد، مخوف با یک زیربنای شاعرانه، یک حالت مرگ‌زدگی و زجر و خفقان زندگی، نحوه مرگ هرکس، بر طبق ابیات قطعه شعری به نام ده سیاهپوست کوچولو است که بر لوحه‌ای بر دیوار سفره‌خانه آویزان است. تمام ده سیاهپوست می‌میرند. ولی مقتول پنجم در حقیقت نمی‌میرد. او قاتل بود و بعد از کشتن همه بالاخره خودش را هم می‌کشد؛ کودتا بر علیه خویش. عنوان کتابی که هم اکنون در صدد نوشتن آن هستم.

۲. یا همان مرگ‌های دسته جمعی با وبا و طاعون و قحطی و سیل و... ریشه به اوّل تاریخ می‌رساند. «حیات مردان نامی» ۱ / ۳۹۱.

کوتاه بوده است. نخستین ناپدید تاریخ طبق آنچه پلر تبارک روایت کرده است، رمولوس بوده است.^۱

باری، مقدمه من بر بخش اول این کتاب، با شعری از یک شاعره (= شاعر زن) به نام پروین اعتصامی آغاز شده بود:
یکی پرسید از سقراط، کز مردن چه خواندستی؟

بگفت: ای بی خبر، مرگ از چه نامی زندگانی را؟

اگر از این خاکدان پست روزی بر پری، بینی

که گردون ها و گیتی هاست، ملک آن جهانی را

چو غم روشن جان را مکن در حصنِ تن پنهان

میچیند اندر میانِ خرقة، این یاقوتِ کانی را

این بخش نیز با شعری از یک زن شاعر آغاز می شود که در شعری با عنوان «سنگ قبر» چنین سروده است:

اینجا نویسنده ای خوابیده، عتیقه مثل یک علامت که صاحب چند شعر است،

خاک، بزرگوارانه استراحتی ابدی به او داده است،

با این که جنازه عضو هیچ یک از گروهها نبوده است

اما چیزی بهتر از این مثل کودکانه گیاه با آدم و جغد روی قبر دیده نمی شود.

رهگذر! از ساکت، مغز الکترونیکی را بیرون بیاور!

و یک لحظه به سرنوشت من فکر کن: شیمبورسکا!^۲

او در سروده ای دیگر می گوید:

در سنگی را می زنم:

۱. «حیات مردان نامی»، ج ۱ / ۱۰۹.

۲. ویسوا شیمبورسکا متولد ۱۹۲۳، معروف ترین شاعر معاصر لهستان و برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۹۶ است. اشعار زیبای او که به ۳۶ زبان در ۱۸ کشور جهان ترجمه و منتشر شده، از سالها پیش شهرت جهانی یافته است. شعرهای او اغلب از کتابی به نام «آدم ها روی پل» می باشد که از آخرین آثار اوست.

منم، اجازه ورود بده!

می‌خواهم به درونت داخل شوم.

در سنگی را می‌زنم:

منم، اجازه ورود بده!

نمی‌توانم دو هزار قرن

منتظر ورود به بارگاه تو بمانم.

در سنگی را می‌زنم:

منم، اجازه ورود بده!

من دری ندارم، سنگ می‌گوید.^۱

غرض اینکه: مجموعه دارای صبغه تنوع است، بدون ادعای کمال.

کوشش شده است از دارایی و میراث «شرق» و «غرب» و «قدیم» و

«جدید» و «کوچک» و «بزرگ» و «زن» و «مرد» و در مواردی «بد» و

«خوب» تحفه‌ای در گذرگاه روزگار به یادگار بماند.

پیشگویی که من او را دوست می‌دارم، اگر نیز این کارها را دوست

نداشته باشد، فعلاً گریزی از آن ندارد و سلام بر «اضطراب» تا روزی که

خدا حافظ رخ نماید.

با احترام:

کریم فیضی

مهر ۸۴ / تهران